

نقد
حامد طونی

نوشتار پیش‌رو با دو هدف از نظر مخاطبان گرامی خواهد گذشت: نخست ارزیابی و نقد انگاره پلورالیسم دینی و صراط‌های مستقیم در دیدگاه عبدالکریم سروش و دیگر، آشنایی و شناخت مغالطاتی که در این نوشتار و بسیاری نوشته‌جات فلسفی و شبه فلسفی جامعه‌مان وجود دارد. با توجه به مغالطات زیادی که خواسته یا ناخواسته نویسنده صراط‌های مستقیم، در مقاله اصلی این کتاب یعنی «صراط‌های مستقیم، سخنی در پلورالیسم دینی، مثبت و منفی» به کار برده؛ حجم نوشتار پیش‌رو به چند شماره (دست کم ۳ شماره) خواهد کشید و ان‌شاءالله در شمار‌های آتی این امر را پی خواهیم گرفت. امیداینکه با آشنایی هر چه بیشتر جامعه علمی ما با انواع مغالطات، فرهنگ خسر دورزی و تفکر انتقادی به‌سپهر حاکم بر جامعه علمی و فکری حاکم‌شده و اهل نظر نگذارند شبهه استدلال جای استدلال نشینند.

استدلال اول آقای سروش: تکثر بر داشت‌ها از متون دینی

۱. مغالطه وجدی
تعریف مغالطه: کلماتی شخصی به جای آوردن دلیل و برهان بر یک شیء، به وجود بودن آن شیء متوسل می‌شود و احتیاج می‌کند که چون فلان شیء وجود دارد، پس حقیقت نیز دارد. گاهی این مغالطه را به نتیجه‌گیری حقیقت از واقعیت نیز نسبت می‌دهند. مغالطه در اینجا از این امر ناشی می‌شود که صرف موجودیت یک شیء را دلیل بر حقیقت آن می‌دانند. حال آنکه صرف تحقق وجود یک شیء، دلیل بر حق بودن یا ارزشمندی آن نیست.

بیان صراط‌های مستقیم: عبدالکریم سروش، برهان ابتدایی خود بر تکثرگرایی دینی را چنین آغاز می‌کند: «فهم ما از متون دینی بالضرورة متنوع و متکثر است و این تنوع و تکثر قابل تحویل شدن به فهم واحد نیست و نه تنها متنوع و متکثر است، بلکه سیال است. دلایل هم‌اینک است که متن صامت است و ما همواره در فهم متون دینی و در تفسیر آنها اختلاف نظر داریم. پرسش‌ها و پیش‌فرض‌هایی که می‌گیریم و چون هیچ تفسیری بدون تکیه بر انتظار و پیش‌فرض‌ها و پیش‌فرضی ممکن نیست و چون این انتظارات و پرسش‌ها و پیش‌فرض‌ها لزوماً بیرون دین می‌آید و چون بیرون دین متغیر و سیال است و علم و فلسفه و دستاوردهای آدمی مرتباً در حال تزیاید و تراکم و تغییر و تحولند، ناچار تفسیرهایی که در پرتو آن پرسش‌ها، انتظارها و پیش‌فرض‌ها انجام می‌شوند، تنوع و تحول خواهند پذیرفت. این مجمل نظر بهای است که در قبض و بسط آمده است.» (سروش، صراط‌های مستقیم ص: ۲-۳)

به طور کلی آقای سروش در این نوشتار کثرت تحقق یافته در عالم تفسیر را محل توجه و تأکید بحث قرار داده است. کثرتی که از نظر ایشان از آن اجتناب و گریزی هم نیست و در نهایت از این چنین نتیجه می‌گیرد که همه این تفسیر حق هستند.

اگرچه این استدلال به نوعی جزاقلیبت عقلی نقلی و نقلی دارد، اما در اینجا طبق موضوع مقاله صرفاً به جنبه مغالطه آمیز گفتار آقای سروش می‌پردازیم. برای روشن شدن مسئله و پرهیز از مغالطه «وجدی» در اینجا باید میان دو چیز تفکیک کرد، یکی مسئله «کثرت و تعدد قرائت‌های موجود از دین» و دیگری «حقانیت و درستی این تفسیر متکثر». آنچه در بیان آقای سروش آمده صرفاً همین وجود مسئله اول یعنی «کثرت قرائت‌ها» است و نه اثبات که مسئله دوم یعنی «حقانیت قرائت‌ها» در اینجا است که «مغالطه وجدی» مستتر در این برهان مشخص می‌شود، چرا که آقای سروش از صرف وجود تفاسیر و مذاهب مختلف دینی به حقانیت آنها حکم کرده است. ضمن اینکه قرآن کریم صریحاً بعضی تفاسیر و تاول را به سختی مورد نکوهش قرار داده و آنها را از کسانی می‌داند که به جای محکمت قرآنی به متشابهات روی آورده و تفسیر به رای می‌کنند. قرآن کریم این افراد را فتنه‌گر و کسانی که در قلبشان زین است می‌خواند: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» (آل عمران، ۷) بنابراین، نهایت استفاده‌ای که از این گفته‌های آقای سروش برمی‌آید، وجود کثرت تفسیر دینی در عالم است. حال آنکه نگارنده صراط‌های مستقیم، در اینجا به دنبال اثبات «حقانیت» این تفسیر است.

۲. مغالطه علت جعلی
تعریف مغالطه: روشن است که برای اثبات هر مدعایی مجموعه‌ای از مقدمات و دلایل مربوط به همان مدعی استقنا می‌شوند. این مغالطه در جایی رخ می‌دهد که مقدمات بیان شده در قیاس، هر چه منتج نتیجه‌های هستند، ولی آنچه مطلوب و مقصود از تشکیل قیاس بوده، قابل حصول از این مقدمات نیست. (ر. ک. المظفر، المنطق، ص: ۴۰)

بیان صراط‌های مستقیم: آقای سروش بلافاصله در ادامه آنچه در سطور فوق از استدلال اول صراط‌های مستقیم آمد، برای تحکیم و تثبیت موضع فلسفی خود، از موضع کلامی و روایی وارد شده و می‌گوید:

«کتاب‌الهی و سخن پیامبر، تفسیرهای متعددی برمی‌دارد و به تعبیر روایات، کلام‌الهی ذی‌ظنون است و سخن حق چندلایه است به طوری که وقتی پوسته‌اول معنی را برمی‌دارد، سطح

۴ مغلطه در اثبات کثرت گرایی دینی (۱)

مغالطات عبدالکریم سروش



دیگری از معنی بر شما نمودار می‌شود. یکی از دلایل هم این است که واقعیت چند لایه است و چون کلام از واقعیت پرده برمی‌دارد، آن هم بالطبع چند لایه می‌شود... روایات بسیاری داریم که قرآن صاحب هفت یا هفتاد بطن است. روایاتی داریم که پاره‌ای از آیات قرآن برای اقوام ژرف کای نازل شده است که در آخرالزمان می‌آیند... معنای همه اینها این است که می‌توان امر واحد را به درجات مختلف فهمید و بطون کثیری آن امرورد کشف و بازرسی قرار داد. لذا ما در عالم تفسیر همیشه پلورالیستیک بودیم... (سروش، صراط‌های مستقیم، ص: ۴۳)

باندگی توحید می‌توان در یافت که این استدلال آقای سروش گرفتار مغالطه «علت جعلی» است. مقصود از «ظنون قرآن» همان لایه‌های زیرین و عمیق معنی است که همیشه قابلیت ژرف کای و محتوا و عمقی بی‌پایان دارد و ژرف کای آن است که می‌تواند با عمق بخشی به معرفت دینی خود و تدبیر در آیات الهی به لایه‌هایی از این اعماق دست یابند. روشن است که لایه‌های معانی و بطون کثیری در طول یکدیگرند، نه اینکه لایه‌های زیرین ناقص یا در تعارض با لایه‌های سطحی باشند بنابراین کثرت بر آمده از بطون قرآن، کثرت طولی معانی است و نه کثرت عرضی متعارض که نگارنده صراط‌های مستقیم نتیجه گرفته است. البته جالب است که خود آقای سروش در اثری دیگر ذی‌ظنون قرآن را به نحو صحیحی تبیین کرده‌اند: «متون دینی، مدعی ذی‌ظنون بودند، یعنی تفسیرهای طولی و کمال پذیر برمی‌دارند.» (سروش، فریه‌تر از ایدئولوژی، ص: ۷۸) علاوه بر آنچه در اینجا آمد، آقای سروش باری دیگر در این استدلال، مرکب مغالطه علت جعلی شده‌اند.

توضیح کوتاه اینکه ایشان در این استدلال با تکیه بر نظر به قبض و بسط تلاش در این دارند که به اثبات حقانیت تفسیر متکثر هم عرض از متون دینی نقل شوند که به فرض صحت این مدعا، نتیجه‌اش حقانیت مذاهب و فرق‌های درون دینی است. در حالی که مدعای اصلی پلورالیسم دینی، اثبات حقانیت ادیان کثیر و مختلف اسلام، مسیحیت،



استدلال آقای سروش گرفتار مغالطه «علت جعلی» است. روشن است که لایه‌های معانی و بطون کثیری در طول یکدیگرند، نه اینکه لایه‌های زیرین ناقص یا در تعارض با لایه‌های سطحی باشند. بنابراین کثرت بر آمده از بطون قرآن، کثرت طولی معانی است و نه کثرت عرضی متعارض که نگارنده صراط‌های مستقیم نتیجه گرفته است

بر تفاوت منظر انبیا و در نتیجه حقانیت همه ادیان استدلال می‌کنند: «سخن مولوی در اینجا حجت است و من خصوصاً بر کارهای جلال‌الدین مولوی در این باب تکیه می‌کنم. . . مولوی [در یک جایه نحو بسیار شجاعانه و بی‌پروایی می‌گوید: از نظر گاه است ای مغز وجود اختلاف مؤمن و گبر و وجود (منثوی مولوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۵۸)]

سه مکتب و دین بزرگ را نام می‌برد؛ مؤمن، گبر و یهود. غرضش از مؤمن، مسلم است. وی می‌گوید اختلاف این سه، اختلاف حق و باطل نیست، بلکه دقیقاً اختلاف نظر گاه است؛ بنابراین سز اختلاف ادیان، فقط تفاوت شرایط اجتماعی یا تحریف شدن دینی و در آمدن دین دیگری له جاب آن نبوده است، بلکه تجلی‌های گوناگون خداوند در عالم، همچنان که طبیعت را متنوع کرده، شریعت را هم متنوع کرده است.» (سروش، صراط‌های مستقیم، ص: ۱۳ و ۱۴)

اما با توجهی گذرا به ابیات پیشین بیت مذکور، به سادگی می‌توان دریافت که هرگز مقصود مولانا چیزی نبوده که جناب سروش بر داشت کرده‌اند. لازم به توضیح اجمالی است که مقصود از «قطعه دید» (Point of View) که

در فلسفه‌های پساکانتی رایج و طرح شده، این است که هر فلسفه‌ای از زاویه‌ای به خصوص به حقیقت نظر می‌کند، زاویه‌ای که تحت تأثیر سوزه شناسایی و قالب‌های ذهنی است، بنابراین اختلافات و تعارضاتی که میان نظام‌های مختلف فلسفی است بلاشکل و پذیرفتنی است. پس ممکن و محقق است که دو قول متخالف یا متعارض در باب موضوعی واحد، در دو دستگاه فلسفی مختلف وجود داشته باشند. اما رجوع به ابیات پیشین بیت مذکور در می‌یابیم که مولانا چنین رأی نداشته و تفسیر آقای سروش صرفاً یک تفسیر به رأی است. مولانا این چنین می‌گوید:

گر نظر در شیشه‌های گم‌شوی از آنک از شیشه است
اعدا دوی و ر نظر بر نوری واهی از دوی و اعداد جسم نهی

و سپس نتیجه می‌گیرد
از نظر گاه است ای مغز وجود اختلاف مؤمن و گبر و وجود مولانا در این ابیات نیز فرض اینکه این سه این هر سه با هم حق نیستند و اسلام حق محض است، علت تفاوت گرایش‌های باطل بیرون آن دو دین و گرایش حق مسلمین را در تفاوت نظر گاه‌های داند. تعجب است که آقای سروش چگونه در برداشت از یک بیت مولانا ابیات پس و پیش آن را حذف کرده و برداشت پلورال خود بر مولانا نسبت می‌دهد!

تعمیم (دعوی آئین‌های زرتشتی و یهود) رها می‌شود و آن دو مکتب به جای نظر در نور به شیشه می‌نگرند و این زمینه گمراهی شان است.
مغالطه تفسیر نادرست
تعریف مغالطه: این مغالطه نیز مربوط به نقل و باژگوش کردن گفتار، نوشتار یا رفتار دیگران است. به این صورت که مغالطه‌کننده بدون دخل و تصرفی در گفتار و نوشتار، به نقل مطالب می‌پردازد، اما جنبه مغالطه آمیز این نقل، در توجیه و تفسیر آن نوشتار یا گفتار است که مغایر یا مخالف با منظور اصلی و اولیه است. (رخشان، مغالطات: صص: ۱۰۸-۱۰۷)

بیان صراط‌های مستقیم: آقای سروش، اندکی پس از تفسیر به رای بیبی که پیش‌تر از مولانا ذکر شد، داستان «فیل و کور مردان»، را به عنوان نمونه‌ای دیگر بر صحت دعوی پلورالیستی خود و برداشت خویش از مولانا ذکر می‌کند. ایشان پس از اشاره به داستان «فیل و کور مردان» درباره مقصود مولانا چنین می‌نویسد: «سخن مولوی در توحیقت این است که ما همه در چنان تاریکخانه‌ای قرار داریم و لذا هیچگاه همه واقعیت را انبجان که باید در چنگ نمی‌گیریم، هر کس به اندازهای و از منظری آن را می‌بیند و درمی‌یابد و به همان اندازه هم توصیف می‌کند.» (سروش، صراط‌های مستقیم، ص: ۱۶) و به این طریق از این داستان استفاده‌ای پلورالیستی می‌کند. «این درحالی است که هدف اصلی مولانا ذکر این داستان منظوم، نقد نگرش‌های تک‌ساختی و حسی در باب شناخت است چرا که مراتب شناخت نزد مولوی تشکیکی است و از حس شروع شده و به عقل و سپس در کمال آن به شهود می‌رسد. به همین جهت است که از این داستان چنین نتیجه‌گیری می‌کند.

در کف بر یک اگر شمع بدی اختلاف از گفتشان بیرون شدی
چشم حس همچون کف دست است و بس نیست کس را بر همه آن دسترس (همان، دفتر سوم، ص: ۳۹۳)

چنانچه جناب مولوی در جایی دیگر نیز دید گاه حسی را ناتوان از ادراک حقیقت و دشمن عقل و دین می‌داند:
خاک ز تن بر دیده حس بین خویش آید
حس دشمن عقل است و کیش (منثوی مولوی، دفتر دوم، ص: ۲۴۴)

جناب مولانا ضمن اینکه به نقد نگرش حسی و تجربی محض می‌پردازد، شهود را رهیافت شناخت حقیقی می‌داند و اگر بخواهیم مراد او را در بحث فعلی (خداشناسی) بیابیم، باید چنین نتیجه گرفت که ابزارهای حسی قابلیت درک حق تعالی را نداشته و باید با ابزارهای قابل دیگر (از نظر مولانا: شهود) در این راه قدم برداشت.

درست به همین جهت است که در بیت بعدی همین داستان شهود و دید باطنی را به چشم دریا تعبیر کرده و می‌گوید: چشم دریا دیگر است و کف ذکر / کف پهل، وز دیده دریا نگر نتیجه این بحث تأیید پنجانی این است که عبدالکریم سروش در تثبیت رأی خود بر حقانیت ادیان در دو برهان ابتدایی خود، دست کم از چهار مغالطه استفاده می‌کند. در شمار‌های آینده به مغالطات آشکار و نهانی که در دیگر استدلال‌های ایشان موجود است خواهیم پرداخت. ان‌شاءالله...

«تهدیب»



**در امتداد غم
حضرت سیدالشهدا...**

وقتی تأمل می‌کنیم می‌بینیم همه قضایای امام حسین (ع) در یک روز واقع شد و وقتی مردم کوفه و بصره از قضیه قتل آن حضرت (ع) مطلع شدند، ناراحت شدند و از ابتلای آن حضرت و شهادت اسارت اهل بیت (ع)، خدا می‌داند که اهل ایمان چقدر ناراحت بودند، به حدی که گویا باورش‌شان نمی‌شد. در طول این مدت دل اهل ایمان خون بود اما ما بیش از هزار سال است که گرفتاریم و حضرت حجت (عج) گرفتار است و دشمن‌ها نمی‌گذارند زینت بیاید و او را حبس کرده‌اند. آیا حبسی از این بالاتر که نتواند خود را در هیچ آبادی نشان دهد و معرفی کند!

در این مافوق هزار سال که آن حضرت در زندان است، خدا می‌داند قلوب اهل ایمان چقدر خون است. آیا شایسته است که حضرت غایب (عج) در مصایب و گرفتاری شبیه قضیه حسین بن علی (ع) به این مدت طولانی گرفتار باشد و ما بر قسم و شادی کنیم؟!

❖ برگرفته از پایگاه نشر آثار حضرت آیت‌الله بهجت

فلسفتنا



نسبت عقل و نقل در اندیشه علامه جوادی (۱)

عقل در برابر نقل است، نه در مقابل وحی

محور بحث در این سیر تعین «جایگاه و منزلت عقل در هندسه معرفت دینی» است و پاسخ به این پرسش مهم که «آیا هر اود عقل خارج از محدوده معرفت دینی و در برابر دین است یا داخل در هندسه معرفت دینی و منبعی معتبر در کنار نقل؟» بحث حاضر تخلیصی است از کتاب «منزلت عقل در هندسه معرفت دینی» که محتوای آن طی سال‌های ۸۵-۸۴ توسط استاد جوادی آملی در جمع برخی از اساتید حوزه و دانشگاه ایراد شده است.

برخی شناخت دین را صرفاً در حصار نقل (آیات قرآنی و روایات) محدود می‌کنند و دستاوردهای عقل را معرفتی کاملاً بشری و بی‌ارتباط با دین می‌دانند، آنها مرز روشنی میان «معرفت دینی» و معرفت بشری ترسیم می‌کنند و عقل را در برن مرزی دین قرار داده و مقابل آن می‌نشانند. در نقطه مقابل، مطابق نظریه استاد جوادی آملی، عقل در برابر نقل قرار می‌گیرد، نه در برابر دین (وحی). از نظر ایشان اگر نقل معتبر «مازلله الله» است، عقل برهانی نیز «ما الهمه الله» است و این هر دو، منبع معرفت دینی‌اند و هر کدام بال و صول بشر به شناخت حقایق دینی‌اند.

اصول موضوعه

در بحث حاضر دو امر مهم... اینکه دین واحد و حقی (اسلام) هست و عقل آدمی توان ادراک برخی از معارف احکام و قوانین آن را دارد است- به عنوان پیش‌فرض پذیرفته می‌شود. این دو امر اصول موضوعه مطلب کنونی را تشکیل می‌دهند، هر چه هر دو در جای خود قابل بحث و استدلالند و می‌توان آنها را از اصول موضوعه به علوم متعارفه تبدیل کرد.

مراد از دین
در این بحث مراد از دین مجموعه‌ای از عقاید، اخلاقی، قوانین فقهی و حقوقی است که از ناحیه خداوند برای هدایت و رستگاری بشر تعیین شده است.

این نکته شایان توجه است که گزاره‌هایی نظیر «خدا وجود دارد» از آن جهت که جزو صرف گزاره و قضیه‌اند جزء دینند و محکی این گزاره‌ها، یعنی خداوند و بهشت و دوزخ جزء دین نیستند و از سنخ وجودات و حقایقند.

چشم حس همچون کف دست است و بس نیست کس را بر همه آن دسترس (همان، دفتر سوم، ص: ۳۹۳)

چنانچه جناب مولوی در جایی دیگر نیز دید گاه حسی را ناتوان از ادراک حقیقت و دشمن عقل و دین می‌داند:
خاک ز تن بر دیده حس بین خویش آید
حس دشمن عقل است و کیش (منثوی مولوی، دفتر دوم، ص: ۲۴۴)

جناب مولانا ضمن اینکه به نقد نگرش حسی و تجربی محض می‌پردازد، شهود را رهیافت شناخت حقیقی می‌داند و اگر بخواهیم مراد او را در بحث فعلی (خداشناسی) بیابیم، باید چنین نتیجه گرفت که ابزارهای حسی قابلیت درک حق تعالی را نداشته و باید با ابزارهای قابل دیگر (از نظر مولانا: شهود) در این راه قدم برداشت.

درست به همین جهت است که در بیت بعدی همین داستان شهود و دید باطنی را به چشم دریا تعبیر کرده و می‌گوید: چشم دریا دیگر است و کف ذکر / کف پهل، وز دیده دریا نگر نتیجه این بحث تأیید پنجانی این است که عبدالکریم سروش در تثبیت رأی خود بر حقانیت ادیان در دو برهان ابتدایی خود، دست کم از چهار مغالطه استفاده می‌کند. در شمار‌های آینده به مغالطات آشکار و نهانی که در دیگر استدلال‌های ایشان موجود است خواهیم پرداخت. ان‌شاءالله...

برخی شناخت دین را صرفاً در حصار نقل محدود می‌کنند و دستاوردهای عقل را معرفتی کاملاً بشری و بی‌ارتباط با دین می‌دانند در نقطه مقابل، مطابق نظریه استاد جوادی آملی، عقل در برابر نقل قرار می‌گیرد، نه در برابر دین (وحی).؛ از نظر ایشان اگر نقل معتبر «ما ازله الله» است، عقل برهانی نیز «ما الهمه الله» است و این هر دو، منبع معرفت دینی‌اند و هر کدام بال و صول بشر به شناخت حقایق دینی‌اند

تنظیم‌کننده: محمد زند